



۱۹/۱۱/۲۰۱۵

عارف عباسی

یک خاطره و چند تبصره

این فقط یک خاطره است که تا حال در ذهنم ماندگار بوده کدام جهت و پهلوی سیاسی و جنجال برانگیز نداشته، حاوی یک سلسله ملاحظاتی است که به تحلیل محترم آقای سیستانی کمی ارتباط می گیرد. «زبان تند سر آدمی دهد بر باد»



سنه و سال به یادم نیست، اما در صباوت پا نهاده بودم. در روز اول عید فطر بر حسب معمول به دست بوسی بزرگ خانواده ام که در سرای غزنی زندگی می کرد با بایسکل روان بودم. حین گذر از مقابل مکتب تخنیک ثانوی در آن سوی سرک متوجه یک ازدحام عجیب شدم موتر های تیز رفتار دولتی و شخصی از مقابل دیپوی ادویه کارته چهار کنار سرک تا نزدیکی های دارالمعلمین توقف داشته راکبین بسوی منزلی که می دانستم از عبدالملک خان عبدالرحیم زی است روان بودند. صاحب منصبان ارشد اردو و مأمورین عالی رتبه ملکی با لباس رسمی ملیس بودند که قرار معلوم بعد از ختم مراسم سلام خانه برای عید مبارکی نزد عبدالملک خان آمده بودند.

در کنار دیوار خانه دراز چوکی های چوبی گذاشته شده بود که منتظرین بالای آن نشسته و پیش خدمتی شربت تعارف می کرد تا با خارج شدن یک تعداد نوبت به دیگران برسد. این که در درون خانه چه می گذشت (چه خاک باد بود) من سیل بین کنجکاو نمی دانستم. ولی می فهمیدم که صاحب خانه مرد مشهور و با قدرت است، و مردم ما به شناخت مرجع قدرت و پرستش آن مهارت دارند، شاید دهن دروازه دیگران در این روز چنین کثرت زائرین نباشد.

از قضا دو ماه بعد روز عید قربان بود، باز هم با بایسکل غرازه گذرم از این محل افتاد. مگر آن جوش و خروش روز عید فطر را مقابل عین خانه نیافتم. گویی همین محل همه خالیست و سکوت عجیبی حکمفرما بود، فقط یک غرفه چوبی با یک پولیس در پیاده رو وجود داشت و سه قلاده سگ ولگرد در پهناى سایه دیوار خانه ملک خان لمیده بودند.

نمی دانم به دیدن این صحنه و خاطره عید گذشته برایم چه احساسی دست داد و زندگی در همان وحله درب چه واقعیتی را برایم باز کرد چون از سیاست نا آگاه بودم و عقلم به دانستن آن کوتاهی می کرد و حتی کودتا برایم نا آشنا بود. درست یادم است که با خود گفتم «ربا تو قادر

حقیقی، و ذولجلال و لاکرامی و کبریایی صفت تو است و عزت و ذلت از جانب تو». از بایسکل پائین شدم و برای دقایق چند به در و دیوار آن خانه بی صدا نگرستم در فکرم گذر کرد که آیا از زائرین عید گذشته کدام یک درب خانه ملک خان را در این عید می کوبد و تحفه ای به اولادش می دهد. یا صفحه زندگی ملک خان با سرانشیبی زوال بسته شد. او را جزء افسانه ها ساخت.

در آن دوران از تبصره های اعضای خانواده ام که مأمورین ملکی و عسکری بودند معلوم می شد که از ملک خان بحیث یک شخص بی نهایت خودخواه، مغرور، از خود راضی، متکبر و با برخورد اهانت آمیز یاد می کردند. چون بعضی ستایش گر خدمات عبدالمجید خان زابلی و نفع آن به اقتصاد افغانستان بودند و جمعیتی با اقتصاد رهبری شده پلان مرکزی مؤافق نبودند و صاحب منصبان عسکری منسوب قوم محمد زایی بیشتر هوا خواهان جنرال محمد عارف خان بودند فکر می کردم این تبصره ها به روی حسادت باشد. دیگرانی از لیاقت، اهلیت، صداقت و پشت کار ملک خان می گفتند.

اما دانستم که در این افول حکمت بالایی نهفته بود. اگر تحلیل آقای سیستانی و نقل قول هایی را که روایت نموده اند و گفته های شخص ملک خان را که در کتاب ارمغان زندان توسط آقای سیستانی اقتباس شده مصداق کلام خود قرار دهیم برای خواننده دقیق و کنجکاو سؤال بسیار عمده خلق می گردد که چرا؟ دلیل چه بوده؟ اصلاً چرا محمد داوود خان به این پیمانہ ملک خان پرست شده بود. چرا ملک خان در پیمودن پله های نردبان قدرت چنان مست و مغرور شده بود که خود و گذشته خود را از یاد برده و ندانست کسی که دستش گرفته به اوج قدرتش رسانده توان زوالش را هم دارد.

قبل از کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ اراکین دولت افغانستان اشخاص شناخته شده با سوابق کاری بیست تا سی سال خدمت بودند مردم نه تنها به اسلوب کاری شان آشنا بودند بلکه به شخصیت، عادات، اطوار و خصائل شان هم بلدیت داشتند. در عسکری مردم می دانست که مرحوم جنرال عارف خان چه نوع شخصیت است، در ساحة ملکی غلام محمد خان شیرزاد و عبدالله خان ملکیار را از لحاظ خصوصیات روانی و طرز برخورد شان می شناختند. داوود خان نقش پای روشن خود را در جامعه از زمان قوماندانی، رئیس تنظیمیه، وزارت و صدارت گذاشته بود و مردم به خصائل وی آشنا بودند.

گذشت، حوصله مندی، شکیبایی، تحمل و اغماض محمد داوود خان در برابر خود کامگی، خود سری، تمرد، منم گویی، عدم اطاعت به امر و زیر پا ماندن اصول عبدالملک خان (بر بنیاد این تحلیل) بی نهایت تعجب آور است و بکلی بعید از مشخصات روانی داوود خان بشمار می رود. داوود خان کسی نبود که به این پیمانہ انعطاف نماید.

- به روی کدام دلیل داوود خان به این پیمانانه مجذوب و تحت تأثیر روانی عبدالملک خان قرار داشت؟
- آیا این روابط و دوستی بالاتر از حدود رسمی و همکاری آن بوده؟ (چون عشق مولانا به شمس تبریزی).
- آیا داوود خان یک معتقد بدون شک و تردید به اهلیت، کفایت عبدالملک خان بوده و تصور می کرد در افغانستان قحط الرجالی است که در نبود او (ملک خان) شیرازه نظام از هم می پاشد.
- چرا از تهدید ملک خان مبنی به کنار رفتن و استعفی هراس و لرزه برای داوود خان پیدا شود.
- آیا دعوت سفارت عربستان سعودی جای مناسب برای طرح چنین موضوع مهم بود؟ آیا داوود خان نمی توانست ملک خان را در صدارت احضار و برایش هدایت بدهد.
- آیا این قابل قبول است که ملک خان ۲۱ نفر را قطار و بدون اطلاع قبلی و اجازه صدراعظم بنام پلان سازان با خود به مجلس وزراء آورده باشد؟
- چرا داوود خان علی الرغم سرکشی و تمرد ملک خان سر تسلیم فرود آورده چنین کرنش کند و بگوید برو هرچه دلت می خواهد بکن کسی سر راهت نمی ایستد و و صد ها سؤال دیگر. این تحمل بیش از حد، امتیاز دهی و گذشت در برابر یک شخص، و لو هرکه می بود، از صدراعظم مقتدر، پسر عم و شوهر خواهر پادشاه با شناختی که نزد مردم داشت دور از واقعیت به نظر می رسد، در جایی حتماً خالیگاه بزرگ است و این موضوع اسرار آمیز مورد توجه قرار نگرفته.
- و در مورد شخص ملک خان باید گفت که آیا وی با تمام زیرکی و هوشیاری درایت آن را نداشت که مترادف به صداقت، اهلیت، لیاقت و استعداد خارق العاده را در ایفای وظیفه ایجابات دیگری هم است که بر اساس مطالب تذکر یافته (تحلیل سیستانی) ملک خان همه را زیر پا نهاده نه قانون شناخته نه مقررات نه اصول و نه سلسله مراتب و از لحاظ عنعنات جامعه ارزش پاس و امتنان را هم نادیده گرفته. آیا ارتقای سریع و رسیدن به چنین موقف و قدرت آنی و تکبر و غرور ناشی از آن قضاوت سالم عبدالملک خان را تحت الشعاع قرار داده باشد؟
- مردم شناخت درست از شخصیت محمد داوود خان داشتند ولی بکار بستن این پیمانانه حوصله، بردباری، شکیبایی و نازدانه بودن ملک خان با تمرد علنی اش در برابر وسیله ساز شهرت و قدرتش (مقاله آقای اعظم سیستانی) توسط محمد داوود خان از تصور بالا و پا برون ماندن از قالب خصوصیتی است که مردم داوود خان را به آن خصائل می شناختند.
- پس اسرار در کجا بود؟ نه خود ملک خان گفت و نه دیگران آن را دانستند.

در نهایت اگر راه دیگر برای انقیاد ملک خان وجود نداشت و کاسه صبر لبریز شده بود، قهر و غضب و نا رضایتی شخص صدراعظم عضو خاندان شاهی با تمام قدرتی که داشت او را برطرف نموده و یا به جرم بی اطاعتی و قانون شکنی محاکمه و مطابق قانون برایش جزا تعیین می شد. گمان نمی رود این مجازات سنگین ناشی از قهر، غضب و نا رضایتی دو برادر، اعضای خاندان شاهی و دگران بوده باشد و تقصیرات ملک خان ایجاب چنین سزایی را نمی کرد. علاوه بر آن کدوم مقام هراس خاص از ملک خان متصور نبود چه او در عسکری نفوذ نداشت و به جز مقام حکومتی کدوم پایه مردمی نداشت و شامل کدوم جریان سیاسی علنی و یا مخفی نبوده و نصب العین سیاسی اش نا معلوم بود، لذا امکان کدوم قیام و بر هم زدن نظام از او متصور نبود. با تمام اسرار آمیز بودن قضیه در عوامل دنیوی و شدت محکومیت فقط میتوان به بعد خارجی بحیث یک پدیده جنگ سرد و رقابت دو قدرت در افغانستان تمرکز نمود.

پایان

